

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ ویرایش نهایی

## زندگانی و شخصیت امام حسن علیه السلام (۲)

و اما اکنون با استناد به روایات کمی از خصوصیات خود امام مجتبی علیه السلام عرض می‌کنم.

### عبادت‌های امام مجتبی علیه السلام

اول در زمینه‌ی عبادات امام مجتبی علیه السلام: «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام حَجَّ حَمْسًا [حَمْسَةً] وَعِشْرِينَ حِجَّةً مَاشِيًا»<sup>۱</sup> امام صادق علیه السلام فرمودند: حسن بن علی علیه السلام بیست و پنج سفر حج را با پای پیاده به جا آوردند. و در روایت دیگر هم آمده است: «حَجَّ عِشْرِينَ حِجَّةً عَلَى قَدَمَيْهِ»<sup>۲</sup> حضرت بیست سفر حج را با پای پیاده رفتند. همچنین روایت دیگری از امام مجتبی علیه السلام است که حضرت

<sup>۱</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۹ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۴ و محدث قمی، سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۸۵.

<sup>۲</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۹ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۴ و محدث قمی، سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۸۵.

فرمودند: «إِنِّي لَأَسْتَحِي مِنْ رَبِّي أَنْ أَلْقَاهُ وَ لَمْ أَمْسِ إِلَى بَيْتِهِ فَمَشَى عِشْرِينَ مَرَّةً مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى رِجْلَيْهِ»<sup>۳</sup> من از پروردگارم حیا می‌کنم، که به ملاقات او بروم، درحالی که با پای پیاده به سوی خانه‌ی او نرفته باشم؛ لذا بیست سفر از مدینه با پای پیاده به مکه رفتند. در روایت‌های مختلف متعدد این مطلب روایت شده است. در حقیقت حج پیاده‌ی امام مجتبی علیه السلام بیست و پنج یا بیست بار از مدینه به مکه بوده است.

روایتی از امام صادق علیه السلام در توصیف امام مجتبی علیه السلام و حالات حضرت است. امام صادق علیه السلام از پدرشان امام باقر علیه السلام از پدر امام باقر علیه السلام، امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام كَانَ أَعْبَدَ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ وَ أَزْهَدَهُمْ وَ أَفْضَلَهُمْ» حسن بن علی - بن ابی طالب علیه السلام عابدترین، زاهدترین، برترین و بافضیلت ترین مردم زمانه‌ی خودشان بودند. «وَ كَانَ إِذَا حَجَّ حَجَّ مَاشِئاً» هنگامی که به حج می‌رفتند، با پای پیاده می‌رفتند. «وَ رُبَّمَا مَشَى حَافِئاً» و چه بسا سفرهایی را که حتی کفش هم از پا بیرون می‌آوردند و با پای برهنه در صحرا و ریگزار به سمت خانه‌ی خدا راه طی می‌کردند. «وَ كَانَ إِذَا [ذَكَرَ] ذَكَرَ الْمَوْتَ بَيْكُ» و هنگامی که یاد مرگ می‌شد و یا خودشان به یاد مرگ می‌افتادند؛ به شدت می‌گریستند. «وَ إِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَيْكُ» هنگامی که عالم برزخ را یاد می‌کردند، به شدت می‌گریستند. «وَ إِذَا ذَكَرَ الْبُعْثَ وَ النَّشُورَ بَيْكُ» هنگامی که مبعوث شدن و برخاستن مرده‌ها از قبر و جمع شدنشان در محضر الهی را یاد می‌کردند، می‌گریستند. «وَ إِذَا ذَكَرَ الْمَمَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ بَيْكُ» و هنگامی که عبور کردن انسان‌ها در قیامت بر

<sup>۳</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۹ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۴ و اربلی، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۶۷.

پل صراط را یاد می کردند، می گریستند. «وَ إِذَا ذَكَرَ الْعَرْصَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ شَهَقَ شَهَقًا يُعْشَى عَلَيْهِ مِنْهَا» و هنگامی که یاد می کردند نامه‌ی اعمال انسان‌ها به پیشگاه پروردگار عرضه می شود، حضرت صیحه یا شهقه‌ای می کشیدند و بی هوش می شدند و بر زمین می افتادند. «وَ كَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ تَزَعَّدُ قِرَائَتُهُ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهِ عَزًّا وَ جَلًّا» هنگامی که به نماز و عبادت می ایستادند، تمام اجزای بدنشان در پیشگاه خدا می لرزید. «وَ كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ اضْطَرَبَ اضْطِرَابَ السَّلِيمِ» هنگامی که بهشت و دوزخ را یاد می کردند، مثل مارگزیده‌ای به خودش می پیچدند و می لرزیدند. این گونه به خود می پیچدند و می لرزیدند! «وَ سَأَلَ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ» و از خدای متعال بهشت را درخواست می کردند و از دوزخ به خدا پناه می بردند. «وَ كَانَ عَلَيْهِ لَا يَقْرَأُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزًّا وَ جَلًّا " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" إِلَّا قَالَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» و هیچ وقت نمی شد هنگامی که آیات کتاب خدا را می خواندند و به این عبارت قرآن می رسیدند که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای مؤمنان! مگر اینکه امام مجتبی عليه السلام عرض می کردند: «لَبَّيْكَ؛ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» بله ای خدای من! بله چه می فرمائید؟ «وَ لَمْ يَرِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِ إِلَّا ذِكْرًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ» و ایشان در هیچ یک از حالات نشسته، خوابیده، درحال سخن گفتن و درحال غذا خوردن، در هیچ حالی، دیده نمی شدند، مگر اینکه مشغول ذکر خدای متعال بودند. چه در دل یاد خدا می کردند و چه در زبان نام خدا و تسبیح او را جاری می نمودند. «وَ كَانَ أَصْدَقَ النَّاسِ لَهْجَةً وَ أَفْصَحَهُمْ مُنْطِقًا»<sup>۴</sup> راست گوترین و صریح‌الهیجه‌ترین مردم و فصیح‌ترین و خوش‌سخن‌ترین افراد در سخن گفتن بودند. این هم توصیف امام سجاد عليه السلام از امام مجتبی عليه السلام.

<sup>۴</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۱ و صدوق، امالی، ص ۱۷۸ و سیدبن طاووس، فلاح السائل، ص ۲۶۸.

## سخاوت و کرم امام مجتبیٰ علیه السلام

و اما از سخاوت و کرم امام مجتبیٰ علیه السلام، که آن بزرگوار کریم اهل بیت علیهم السلام نام گرفتند، چند مورد را اشاره می‌کنیم. یکی از موارد در همان صفحه‌ی سیصدوسی‌ونه به طرق مختلف نقل شده‌است. از امام صادق علیه السلام هم نقل شده است: «و قاسم الله تعالى ماله مرتين»<sup>۵</sup> امام مجتبیٰ علیه السلام دوبار تمام دارایشان را به دو قسمت تقسیم کردند؛ یک قسمت را در راه خدا دادند و بخشیدند و یک قسمت را برای خود نگه داشتند.

حتی در روایت دیگری آمده است: «ان الحسن بن علي علیه السلام قاسم الله تعالى ماله مرتين حتى تصدق بفرد نغاه»<sup>۶</sup> امام مجتبیٰ علیه السلام تمام دارایی خودشان را دوبار تقسیم کردند و نیمی را در راه خدا دادند؛ حتی نیمی از کفش‌های خودشان را هم در راه خدا دادند.

در روایت دیگری نقل شده است: «قاسم الله ماله ثلاث مرات حتى ان كان ليعطي نغلا و يمسك نغلا و يعطي خفا و يمسك خفا»<sup>۷</sup> بلکه سه‌بار حضرت این کار انجام دادند؛ یعنی دارایی خودشان را با خدا تقسیم کردند و در راه خدا دادند؛ تا جائی که نیمی از کفش‌های خودشان را هم در راه خدا می‌دادند.

<sup>۵</sup> مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۹ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۴ و محدث قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۸۵.

<sup>۶</sup> مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۹ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۴ و بحرانی حلیه‌الابرار، ج ۴، ص ۵۸.

<sup>۷</sup> مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۹ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۴ و حلی، رضی‌الدین علی‌بن یوسف بن المطهر، العدد القویة، ص ۲۹.

روایت دیگر که روح سخاوت حضرت و مواساتی را که با همه‌ی خلق، حتی حیوانات دارند، خیلی زیبا می‌رساند، روایتی است که فردی به نام نجیح نقل می‌کند. می‌گوید: «رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْكُلُ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَلْبٌ» دیدم امام حسن مجتبی علیه السلام چیزی می‌خوردند؛ و سگی هم جلوی حضرت بود. «كَلْبًا أَكَلَ لُقْمَةً طَرَحَ لِلْكَلبِ مِثْلَهَا» امام مجتبی علیه السلام هر لقمه که خودشان می‌خوردند، لقمه‌ای هم مثل آن می‌گرفتند و جلوی این سگ می‌انداختند که بخورد. «فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا أَرَجُمُ هَذَا الْكَلْبَ عَنْ طَعَامِكَ» می‌گویند به امام مجتبی عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! این سگ را از بساط غذا خوردن شما را نرانم؟ «قَالَ دَعُهُ إِنِّي لَأَسْتَحِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ ذُو رُوحٍ يَنْظُرُ فِي وَجْهِ وَ أَنَا أَكَلُ ثُمَّ لَا أُطْعِمُهُ»<sup>۸</sup> فرمودند: این سگ را رها کن، به حال خودش باشد. من از خدای عزوجل حیا می‌کنم که موجود ذی‌روح و زنده‌ای در صورت من نگاه کند، و من مشغول خوردن چیزی باشم، ولی بعد به او نخورانم. این روح سخاوت و کرم امام مجتبی علیه السلام را می‌رساند که حتی نسبت به یک سگ، که موجود نجس و کثیفی هم هست، اما ببینید این بزرگوار علیه السلام چه می‌کنند!

همه‌ی شما ماجرای مضیف‌خانه‌ی حسن بن علی علیه السلام را در مدینه شنیده‌اید. حضرت یک مهمان‌خانه‌ی عمومی داشتند؛ که دائماً هم در آنجا غذا آماده بود، و هر غریبه یا آشنا که از راه

<sup>۸</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۵۲ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۹۲ و محدث قمی، سفینه البحار، ج ۷، ص ۵۱۰.

می‌رسید، می‌توانست آنجا برود و پذیرایی شود. در واقع این خوان کرم امام مجتبی علیه السلام دائماً گسترده بود.<sup>۹</sup>

در صفحه‌ی سیصد و چهل و سه روایت دیگری است که سخاوت امام مجتبی علیه السلام را می‌رساند. «حَيْثُ جَارِيَةٌ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام بِطَاقَةِ رِيحَانٍ» کنیزی یک پارچه‌ای که در آن ریحان، که یا گل خوشبو و یا سبزی خوشبویی بود، آورد و برای تحیت به امام مجتبی علیه السلام هدیه داد. «فَقَالَ لَهَا أَنْتِ حُرَّةٌ لِرُوحِهِ اللَّهِ» امام مجتبی علیه السلام در قبال این گیاه یا گل خوشبو به او فرمودند: تو را در راه خدا آزاد کردم. «فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ آدَبَنَا اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ "و إِذَا حُسَيْمٌ بِتَحِيَّةٍ فَحَبُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا"<sup>۱۰</sup> الْآيَةُ وَ كَانَ أَحْسَنَ مِنْهَا إِعْتَاْفُهَا»<sup>۱۱</sup> راوی که آنس بود، گفت: به امام مجتبی علیه السلام گفتم: این چه کاری بود؟! این کنیز یک گل و یا سبزی خوش بو برای شما آورد، شما او را آزاد کردید؟! امام مجتبی علیه السلام فرمودند: خدای متعال ما را این‌گونه ادب آموخته و تعلیم کرده است. همان‌طور که در قرآن فرمود: وقتی کسی تحیتی به شما گفت و یا با عملی اظهار محبت و احترامی کرد، شما به بهتر از آنچه که او کرده است، به او پاسخ دهید؛ و بهتر از آنچه که این کنیزک کرد، این بود که او را در راه خدا آزاد کنم و لذا حضرت سخاوتمندانه او را در راه خدا آزاد کردند.

۹.

۱۰. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۶.

۱۱. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۴۳ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۸ و ابن ابی‌جمهور، عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۵۲.

همچنین ماجرای دیگری که آن هم جالب است. «قَالَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ» مروان حکم، شخص خبیث و پلیدی که او را می‌شناسید، گفت: «إِنِّي مَشْغُوفٌ بِبَغْلَةَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» امام مجتبی علیه السلام استری داشتند؛ که بسیار خوش‌هیكل و زیبا بود. مروان حکم می‌گوید: من خیلی شیفته این استر بودم و دوست داشتم مال من باشد. «فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي عَتِيقٍ إِذَا دَفَعْتُهَا إِلَيْكَ تَقْضَى لِي ثَلَاثِينَ حَاجَةً» ابن‌عتیق به مروان حکم گفت: اگر من این استر را به تو برسانم، آیا سی حاجت برآورده شده نزد تو خواهم داشت؟ «قَالَ: نَعَمْ» مروان حکم گفت: آری؛ اگر بتوانی به‌طریقی استر را نصیب من کنی، سی تا از درخواست‌هایت را برآورده می‌کنم. «قَالَ نَعَمْ قَالَ إِذَا اجْتَمَعَ الْقَوْمُ فَلِنِّي أَخْذُ فِي مَائِرِ قُرَيْشٍ وَ أُمْسِكُ عَنْ مَائِرِ الْحَسَنِ فَلُنِنِي عَلَى ذَلِكَ» ابن‌ابی‌عتیق به مروان حکم گفت: وقتی مردم جمع شدند، من در جمع مردم شروع می‌کنم به تمجید کردن از قریش و در مورد حسن بن علی یک کلمه هم نمی‌گویم. بعد تو (مروان حکم) مرا ملامت کن که چرا در مورد حسن علیه السلام چیزی نگفتی. «فَلَمَّا حَضَرَ الْقَوْمُ أَخْذَ فِي أَوْلِيَّةِ قُرَيْشٍ فَقَالَ مَرْوَانُ أَلَا تَذْكُرُ أَوْلِيَّةَ أَبِي مُحَمَّدٍ وَ لَهُ فِي هَذَا مَا لَيْسَ لِأَحَدٍ» وقتی مردم جمع شدند، ابن‌ابی‌عتیق، شروع کرد به صحبت کردن در مورد تقدّم قریش در اسلام. مروان- حکم هم پس از صحبت او گفت: چرا در مورد تقدّم، سزاوار بودن و برتر بودن ابی‌محمد، یعنی امام مجتبی علیه السلام، چیزی نگفتی؛ در حالی که او چیزهایی دارد که احدی ندارد؟ یعنی همان بازی‌یی را که قبلاً طراحی کرده بودند؛ اجرا کردند. «قَالَ إِنَّمَا كُنَّا فِي ذِكْرِ الْأَشْرَافِ وَ لَوْ كُنَّا فِي ذِكْرِ الْأَنْبِيَاءِ لَقَدَّمْنَا ذِكْرَهُ» ابن‌ابی‌عتیق به مروان حکم گفت: ما داشتیم اشراف را یاد می‌کردیم. بله؛ اگر می‌خواستیم، پیامبران علیهم السلام را یاد کنیم، اوّل از حسن بن علی علیه السلام اسم می‌بردیم، یعنی به خیال خودش با این سخن خیلی گنده‌گویی کرد. «فَلَمَّا خَرَجَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَرْكَبَ» وقتی امام



حسن مجتبیٰ علیه السلام از مجلس بیرون آمدند که سوار این استر شوند، «اتَّبَعَهُ ابْنُ أَبِي عَتِيقٍ» ابن ابی عتیق پشت سر حضرت راه افتاد. «فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ وَ تَبَسَّ مَ أ لَكَ حَاجَةٌ» امام مجتبیٰ علیه السلام می- دانستد ابن ابی عتیق آلوده‌ی فاسدِ آخوندِ دربارِ مروان حکم، فردی نیست که بخواهد به راستی از امام مجتبیٰ علیه السلام تعریف کند؛ لذا حضرت درحالی که می خندیدند، یعنی می فهمم که بازی درآورده‌ای، فرمودند: چیه؟ خواسته‌ای داری؟! «فَالَ نَعَمْ زُكُوبُ الْبُعْلَاءَةِ» ابن ابی العتیق گفت: بله؛ اینکه من سوار این استر شما شوم و مال من شود. «فَنَزَلَ الْحَسَنُ علیه السلام وَ دَفَعَهَا إِلَيْهِ» امام مجتبیٰ علیه السلام هم از استر پیاده شدند و استر را به ابن ابی العتیق بخشیدند. ظاهراً آنجا افرادی از اصحاب و شیعیان در اطراف حضرت بودند. آنها به امام مجتبیٰ علیه السلام عرض کردند: این فلان فلان شده که به راستی اهل توصیف کردن و مدح کردن شما نبود. او بازی درآورد تا اسب شما را صاحب شود. حضرت فرمودند: «إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا خَادَعْتَهُ اخْتَدَا»<sup>۱۲</sup> بله؛ شخص کریم همین گونه است؛ وقتی کسی می آید؛ به او خدعه می کند؛ گرچه شخص کریم می فهمد که او خدعه می کند؛ اما خودش را به متوجه نشدن می زند و آن خدعه را تحمل می کند و می پذیرد. این هم از نمونه‌های سخاوت حضرت.

صفحه‌ی سیصد و چهل و هفت جلد چهل و سوم بحار الانوار روایت دیگری نقل کرده است که امام مجتبیٰ علیه السلام شنیدند فردی از خدا درخواست می کرد: خدایا ده هزار درهم به من روزی کن! امام مجتبیٰ علیه السلام برگشتند خانه و این ده هزار درهم را برای او فرستادند.<sup>۱۳</sup>

<sup>۱۲</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۴۳ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۹.

<sup>۱۳</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۴۷ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۷۰ و اربلی، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۵۸.



همچنین شبیه روایت قبل نقل کرده است: امام مجتبیٰ علیه السلام انفاق کردند و بعد عذرخواهی فرمودند، که ببخش که ما بیش از این نداشتیم.<sup>۱۴</sup> شبیه این روایات فراوان است.

باز از روایات دیگر در سخاوت حضرت: «وَقَفَّ رَجُلٌ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام» مردی جلوی امام مجتبیٰ علیه السلام ایستاد. «فَقَالَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِالَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِهَذِهِ النِّعْمَةِ الَّتِي مَا تَلِيهَا مِنْهُ بِشَفِيعِ مِنْكَ إِلَيْهِ بَلْ إِنْعَاماً مِنْهُ عَلَيْكَ إِلَّا مَا أَنْصَفْتَنِي مِنْ حَضِي فَانَّهُ عَشُومٌ ظُلُومٌ لَا يُوقِرُ الشَّيْخَ الْكَبِيرَ وَ لَا يَرْحَمُ الطِّفْلَ الصَّغِيرَ وَ كَانَ مُتَّكِناً فَاسْتَوَى جَالِئاً» آمد جلوی حضرت را گرفت و گفت: به حق کسی که این نعمت را به تو ارزانی داشته؛ که همتای خود هیچ نفر دومی نداری و در حق تو انعام کرده است؛ که بیایی حق مرا از دشمنم بگیری؛ که این دشمن خیلی به من ظلم می کند و زور می گوید. نه برای هیچ بزرگسالی احترام قائل است و نه هیچ بچه‌ی خردسالی را مورد رحمت و مهر قرار می دهد. امام مجتبیٰ علیه السلام یا به دیوار و یا به چیز دیگری تکیه داده بودند. «فَاسْتَوَى جَالِئاً» سپس حضرت راست نشستند؛ یعنی تکیه‌شان را از دیوار برداشتند؛ و از حالتی که لم داده بودند؛ درآمدند. «وَ قَالَ لَهُ مَنْ حَضَمَكَ حَتَّى أَنْصِفَ لَكَ مِنْهُ» امام مجتبیٰ علیه السلام فرمودند: دشمنت کیست تا من حق تو را از

---

«إِنَّ الْحَسَنَ سَمِعَ رَجُلًا يَسْأَلُ رَبَّهُ تَعَالَى أَنَّهُ يُرْزُقُهُ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَأَنْصَرَفَ الْحَسَنُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَبَعَثَ بِهَا إِلَيْهِ.»

۱۴. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۴۷ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۷۰ و اربلی، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۵۸.

«أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَيْهِ عليه السلام وَ سَأَلَهُ حَاجَةً فَقَالَ لَهُ يَا هَذَا حَقُّ سُؤْلِكَ يُعْظَمُ لَدَيَّ وَ مَعْرِفَتِي بِمَا يَجِبُ لَكَ يَكْبُرُ لَدَيَّ وَ يَدِي تَعْجِزُ عَنْ نَيْلِكَ يَا أَنْتَ أَهْلَهُ وَ الْكَثِيرُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَلِيلٌ وَ مَا فِي مَلِكِي وَ فَاءٍ لِشُكْرِكَ فَإِنْ قَبِلْتَ الْمَيْسُورَ وَ رَفَعْتَ عَنِّي مَثُورَةَ الْإِخْتِفَالِ وَ الْإِهْتِمَامِ لِمَا أَعْلَفْتَهُ مِنْ وَاجِبِكَ فَعَلْتُ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَقْبَلُ الْقَلِيلَ وَ أَشْكُرُ الْعَطِيَّةَ وَ أَعْذِرُ عَلَى الْمُنْعِ فَدَعَا الْحَسَنَ عليه السلام بِوَكِيلِهِ وَ جَعَلَ يُحَاسِبُهُ عَلَى نَفَقَاتِهِ حَتَّى اسْتَقْصَاهَا فَقَالَ هَاتِ الْفَاضِلَ مِنَ الثَّلَاثِمِائَةِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ فَأَحْضَرَ خَمْسِينَ أَلْفًا قَالَ فَمَا فَعَلَ الْخُمْسِمِائَةَ دِينَارٍ قَالَ هِيَ عِنْدِي قَالَ أَحْضَرَهَا فَأَحْضَرَهَا فَدَفَعَ الدَّرَاهِمَ وَ الدَّنَانِيرَ إِلَى الرَّجُلِ فَقَالَ هَاتِ مَنْ يَحْمِلُهَا لَكَ فَاتَاهُ بِحَمَالَيْنِ فَدَفَعَ الْحَسَنُ عليه السلام إِلَيْهِ رِءَاةً لِكِرَاءِ الْحَمَالَيْنِ فَقَالَ مَوْلِيهِ وَ اللَّهُ مَا بَقِيَ عِنْدَنَا دِرْهَمٌ فَقَالَ لِكَيْتِي أَرْجُو أَنْ يَكُونَ لِي عِنْدَ اللَّهِ أَجْرٌ عَظِيمٌ.»

او بگیریم؟ «فَقَالَ لَهُ الْفَقْرُ» مرد گفت: دشمن من فقر و نداری است. «فَاطْرَقَ عَلِيًّا سَاعَةً» امام مجتبیٰ علیه السلام لحظه‌ای سربه‌زیر انداختند و تأمل کردند. «ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى خَادِمِهِ وَ قَالَ لَهُ أَحْضِرْ مَا عِنْدَكَ مِنْ مَوْجُودٍ» سپس حضرت سرشان را بلند کردند و به خادمشان گفتند برو هرچه موجودی در داخل خانه‌یمان داریم، بیاور. «فَأَحْضَرَ حَمْسَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ» و خادم حضرت رفت پانصد هزار درهمی که در خانه موجودی امام مجتبیٰ علیه السلام بود، همه را آورد. «فَقَالَ ادْفَعْهَا إِلَيْهِ» امام مجتبیٰ علیه السلام فرمودند: به این فرد بده. «ثُمَّ قَالَ لَهُ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَقْسَامِ الَّتِي أَفْسَمْتُ بِهَا عَلَيَّ مَتَى آتَاكَ خَصْمُكَ جَائِزاً إِلَّا مَا آتَيْتَنِي مِنْهُ مُنْظِلًا»<sup>۱۵</sup> سپس حضرت فرمودند: به حق قسم‌هایی که مرا دادی؛ من تو را قسم می‌دهم که هر بار دیگر هم این دشمن سراغ تو آمد؛ یعنی فقر، همین‌گونه نزد من بیا، تا من حق تو را از او بگیرم؛ یعنی کمکت کنم. این هم نمونه‌هایی از سخاوت و کرم حضرت.

### حلم امام مجتبیٰ علیه السلام

چند روایت راجع به حلم امام مجتبیٰ علیه السلام بخوانم.

«مَا رَوَى الْمُبَرَّدُ وَ ابْنُ عَائِشَةَ» این روایت را هم مَوْرَد نقل کرده و هم پسر عایشه (حالا کدام‌یک از پسران عایشه بوده، محمد بن ابی بکر بوده است و یا کس دیگری، نمی‌دانیم؟! «أَنَّ شَامِيًا رَأَى رَاكِبًا فَجَعَلَ يَلْعَنُهُ وَ الْحَسَنُ لَا يَرُدُّ» می‌گوید: یک فرد شامی، امام مجتبیٰ علیه السلام را دید که حضرت سوار مرکبی بودند؛ شروع کرد به لعنت کردن امام مجتبیٰ علیه السلام و امام مجتبیٰ علیه السلام هم اصلاً هیچ

<sup>۱۵</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۵۰ و حلی، رضی‌الدین‌علی‌بن‌یوسف‌بن‌المطهر، العدد القویة، ص ۲۹ و جزائری، ریاض‌الابرار، ج ۱، ص ۱۱۵.

جوابی به او نمی‌دادند. «فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَصَحِيحُ» هنگامی که فارغ شد و هرچه که فحش بلد بود، به امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ داد؛ امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ رو آوردند به فرد شامی و به او سلام کردند. فرمودند: «سَلَامٌ عَلَيْكَ» و به او لبخند زدند و فرمودند: «فَقَالَ أَمَّا الشَّيْخُ أَطْنَكُ غَرِيْبًا» ای پیرمرد! گمان می‌کنم غریبی و در مدینه تازه واردی. «و لَعَلَّكَ شَبَّهْتَ» و شاید تو مرا اشتباه گرفته‌ای؛ مقصودت من نبوده‌است. «فَلَوْ اسْتَعْتَبْتَنَا اعْتَبْنَاكَ وَ لَوْ سَأَلْتَنَا اعْطَيْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَشَدَّتْنَا أَرْشَدْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَحْمَلْتَنَا أَحْمَلْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ جَائِعًا أَشْبَعْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ غُرِيْبًا كَسَوْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحْتَاجًا اعْتَيْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ طَرِيْدًا أَوْيْنَاكَ وَ إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ فَضَيَّنَّا لَكَ فَلَوْ حَرَكْتَ رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَ كُنْتَ صَيْفِنَا إِلَى وَفْتِ اِزْتِحَالِكَ كَانَ اعْوَدَ عَلَيْكَ لِإِنَّ لَنَا مَوْضِعًا رَحْبًا وَ جَاهًا غَرِيْبًا وَ مَالًا كَثِيْرًا» (پناه به خدا از این حلم!) حضرت لبخندی زدند و فرمودند: گویا می‌بینم غریبی، گمان می‌کنم که عوضی گرفته‌ای. اگر چیزی مورد نیازت است، ما به تو خواهیم داد؛ اگر درخواستی داری، ما به تو عطا می‌کنیم؛ اگر جایی نداری، ما جا به تو می‌دهیم؛ اگر راه را بلد نیستی، راهنمائیت می‌کنم؛ هر جا دوست داری بروی و آدرس را به تو می‌دهیم؛ اگر باری داری که می‌خواهی آن را به سمت شام حمل کنی و مرکبی نداری، من مرکب دارم؛ به تو می‌دهم؛ با مرکب من بارت را حمل کن؛ اگر گرسنه‌ای، سیرت می‌کنم؛ اگر برهنه‌ای، جامه به تو می‌دهم؛ اگر محتاجی، تو را بی‌نیاز می‌کنم؛ اگر بی‌پناهی، به تو پناه می‌دهم؛ اگر حاجت، نیاز و یا درخواستی داری، آن را برایت برآورده می‌کنم و اگر مرکب خودت را به سوی ما بگردانی و مهمان ما شوی، تا وقتی که بخواهی از مدینه بروی، این برای تو خیلی بهتر است. به خاطر اینکه خانه‌ی ما جای بزرگی دارد و از نظر دارایی هم من کمبود ندارم و به راحتی می‌توانم به خوبی از تو پذیرایی کنم. ببینید امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ در جواب لعنت‌ها و فحش‌هایی که به حضرت داد، چگونه جواب دادند! «فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلَامَهُ بَكَى» وقتی پیرمرد،

حرف‌های امام مجتبی علیه السلام را شنید؛ شروع کرد؛ های‌های گریستن! «ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» <sup>۱۶</sup> «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رَسُولَهُ» وَ كُنْتَ أَنْتَ وَ أَبُوكَ أَبْعَصَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَ الْآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَ حَوْلَ رَحْلِهِ إِلَيْهِ وَ كَانَ صَيْفَهُ إِلَى أَنْ ازْتَحَلَ وَ صَارَ مُعْتَقِداً لِمُحَبِّبِهِمْ. <sup>۱۷</sup> هنگامی که پیروان این حرف‌ها را شنید؛ شروع کرد به گریستن؛ سپس به امام مجتبی علیه السلام عرض کرد: من شهادت می‌دهم؛ که تو جانشین خدا بر روی زمینی. خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را در کدام خانواده قرار دهد. و بدان ای حسن بن علی علیه السلام! تا قبل از این لحظه، تو و پدرت علی علیه السلام، مبعوض‌ترین افراد در نزد من بودید؛ ولی از الآن تو محبوب‌ترین خلق خدا در نزد منی و بعد پیروان روی مرکب خود را به سوی امام مجتبی علیه السلام برگرداند و تا زمانی که مدینه را ترک کرد؛ مهمان امام مجتبی علیه السلام بود؛ و در حالی مدینه را ترک کرد؛ که به محبت این خاندان و محبت اهل بیت پیغمبر علیه السلام معتقد بود. این نمونه‌ای از حلم امام مجتبی علیه السلام است.

همین‌طور از نمونه‌های دیگر حلم امام مجتبی علیه السلام این روایت است: «وَ ذَكَرَ التَّقِيُّ: أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ سَمَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام» یک فرد مورد وثوقی نقل کرده‌است؛ که مروان بن حکم علیه‌اللعنة به امام مجتبی علیه السلام دشنام داد. «فَلَمَّا فَرَعَ قَالَ الْحَسَنُ إِنِّي وَ اللَّهُ لَا أَمْخُو عَنْكَ شَيْئاً وَ لَكِنَّ مَهْدَكَ اللَّهُ فَلَيْنَ كُنْتُ صَادِقاً فَجَزَاكَ اللَّهُ بِصِدْقِكَ وَ لَيْنَ كُنْتُ كَاذِباً فَجَزَاكَ اللَّهُ بِكَذِبِكَ وَ اللَّهُ أَشَدُّ نِقْمَةً مِنِّي.» <sup>۱۸</sup> امام مجتبی علیه السلام در

<sup>۱۶</sup>. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

<sup>۱۷</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۴۴ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۹ و جزائری، ریاض‌الابرار، ج ۱، ص ۱۱۱.

<sup>۱۸</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۵۲.

پاسخ دشنام او فرمودند: به خدا سوگند من هیچ کار با تو ندارم و لکن تو را به خدا می سپارم. اگر راست گفتی؛ فحش‌هایی را که به من دادی، در مورد من درست است، خدا جزای صداقت تو را به تو بدهد؛ اگر این نسبت‌ها را که به من حسن بن علی علیه السلام می دهی، دروغ می گویی؛ خدا جزای دروغ تو را به تو بدهد و خدا در جزا دادن و نعمت و کیفر، خیلی از من قوی تر است؛ یعنی باز هم برنگشتند، به او دشنام بدهند.

«وَرُؤِيَ أَنَّ غُلَامًا لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَنَى جِنَابَهُ تُوجِبُ الْعِقَابَ فَأَمَرَ بِهِ أَنْ يُضْرَبَ» یکی از غلام‌های حضرت، جنایتی مرتکب شد. کاری کرده بود؛ نقل شده است مثلاً فرزندی از فرزندان حضرت را مراقبت نکرد و فرزند در چاهی افتاد و خفه شد؛ یا هر کار دیگری. نمی دانم. در این روایت نیامده است چه کاری است؛ کاری که در اینجا تعبیر جنایت دارد و نسبت به امام مجتبی علیه السلام مرتکب شد. امام مجتبی علیه السلام هم برای ادب کردن او امر کردند او را تازیانه بزنند. «قَالَ: يَا مَوْلَايَ "وَالْأَعْفِينَ عَنِ التَّاسِ"<sup>۱۹</sup>» این غلام بعد از اینکه حضرت علیه السلام فرمودند: او را بزنید؛ عرض کرد: ای مولای من! ای حسن بن علی علیه السلام! سپس این آیهی قرآن را گفت: «وَالْأَعْفِينَ عَنِ التَّاسِ» عفوکنندگان از مردم! «قَالَ عَفْوْتُ عَنْكَ» امام مجتبی علیه السلام فرمودند: تو را عفو کردم. «قَالَ: يَا مَوْلَايَ "وَاللَّهِ يُجِبُّ الْمُحْسِنِينَ"<sup>۲۰</sup>» گفت: ای مولای من! و این آیه را خواند: خدا احسان‌کنندگان را دوست می‌دارد.

---

<sup>۱۹</sup>. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۴.

<sup>۲۰</sup>. سوره‌ی آل عمران، آیه‌های ۱۳۴ و ۱۴۸ و سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۹۳.

«قَالَ أَنْتَ حُرٌّ لِرُؤُفِهِ اللَّهِ وَ لَكَ ضِعْفٌ مَا كُنْتُ أُعْطِيكَ.»<sup>۲۱</sup> امام مجتبی علیه السلام فرمودند: تو در راه خدا آزادی؛ آزادت کردم و دوبرابر آنچه که به تو داده بودم هم به تو خواهم داد. اینها جلوه‌های حلم و بردباری امام مجتبی علیه السلام است.

### شجاعت امام مجتبی علیه السلام

شجاعت امام مجتبی علیه السلام: شما می‌دانید امام مجتبی علیه السلام یکی از فرماندهان سلحشور و شجاع لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ‌های دوران حضرت علی علیه السلام است و در سه جنگ بزرگی که امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند؛ یعنی جنگ جمل، صفین و نهروان، امام مجتبی علیه السلام یکی از سلحشورترین و پیشتازترین رزمندگان و فرماندهان لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام است. جالب این است؛ یک روایت می‌خوانم ببینید در جنگ جمل ضربه‌ی اصلی‌یی را که ستون فقرات لشکر عایشه را شکست؛ امام مجتبی علیه السلام زدند.

روایت این است؛ «دَعَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ يَوْمَ الْجَمَلِ فَأَعْطَاهُ زُمْحَهُ وَ قَالَ لَهُ أَقْصِدْ بِهَذَا الرُّمْحِ قُصْدَ الْجَمَلِ» امیرالمؤمنین علیه السلام پسر خودشان محمد بن الحنفیه را در روز جنگ جمل فراخواندند؛ نیزه‌ی خودشان را دست محمد بن الحنفیه دادند و گفتند: ای پسر! برو قصد آن شتر را بپکن؛ و با این نیزه شتر را از پا در آور. چون عمود خیمه‌ی اهل جمل همین شتر سرخ‌موی عایشه بود؛ با عایشه‌ی سرخ‌مویی که بر آن شتر نشسته بود؛ لذا اگر آن شتر کشته می‌شد و از پا

<sup>۲۱</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۵۲ و اربلی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۱ و بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۷۰.

درمی آمد؛ تمام هیمنه‌ی لشکر می شکست. «فَذَهَبَ فَمَنْعُوهُ بَنُو صَبَّه» محمدبن حنفیه حمله کرد؛ اما بنوضبه مانع او شدند از اینکه بتواند خودش را به شتر عایشه برساند. «فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى وَالِدِهِ انْتَرَعَ الْحَسَنُ زُمَحَهُ مِنْ يَدِهِ» هنگامی که محمدبن حنفیه نزد پدر برگشت؛ امام حسن مجتبی علیه السلام نیزه را از دست او گرفتند. «وَ قَصَدَ قَصْدَ الْجَمَلِ» و خود امام مجتبی علیه السلام قصد شتر را کردند و به سمت آن حمله نمودند. «وَ طَعَنَهُ بِرُمُحِهِ» و امام مجتبی علیه السلام با همان نیزه‌ای که دستشان بود، یک ضربه به این شتر زدند. «وَ رَجَعَ إِلَى وَالِدِهِ» و نزد پدرشان، امیرالمؤمنین علیه السلام برگشتند. «وَ عَلَى زُمُحِهِ انْتَرِ الدَّم» و بر نیزه‌ای که دست امام مجتبی علیه السلام بود، اثر خون شتر که جاری شده بود، آشکار بود. «فَتَمَعَّرَ وَجْهُهُ مُحَمَّدٌ مِنْ ذَلِكَ» وقتی محمد حنفیه این صحنه را دید؛ رنگش از خجالت سرخ و گلگون شد. «فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَأْتَفُ فَإِنَّهُ ابْنُ النَّبِيِّ وَ أَنْتَ ابْنُ عَلِيٍّ»<sup>۲۲</sup> حضرت امیر علیه السلام به محمدابن حنفیه گفتند: ناراحت نشو؛ حسن بن علی علیه السلام پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و تو پسر من علی هستی! بالاخره باید با هم فرق کنید! خیلی ناراحت نش و خیلی خجالت نکش.

### سیادت امام مجتبی علیه السلام

در مورد سیادت امام مجتبی علیه السلام، این روایت جالب است: وقتی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بستر در حالت احتضار بودند؛ لحظه‌های آخر عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ حضرت فاطمه علیه السلام هم کنار بستر هستند؛ به پدر عرض می کنند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا ابْنُكَ فَوَرَّحُمَا شَيْئاً» (حسینین علیه السلام هم حضور داشتند؛) حضرت زهرا علیه السلام به پدر عرض کردند: ای پدر! ای رسول خدا! این دو، فرزندان

<sup>۲۲</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۴۵ و این شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۲۱ و جزائری، ریاض الابران، ج ۱، ص ۱۱۲.



شما هستید. چیزی برای این دو به میراث عنایت کنید و ارثی به اینها بدهید. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «فَقَالَ أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدِي» اما حسن عَلَيْهِ السَّلَام؛ هیبت من و سیادت و آقایی من، میراث من به حسن عَلَيْهِ السَّلَام است. «وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ شَجَاعَتِي وَ جُودِي»<sup>۲۳</sup> و اما امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام؛ جود و سخاوت من و شجاعت من هم میراثی است که به حسین عَلَيْهِ السَّلَام عطا می‌کنم.

### تواضع امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام

تواضع امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام: «أَنَّهُ مَرَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام عَلَى فُقَرَاءٍ وَ قَدْ وَصَعُوا كَسِيرَاتٍ عَلَى الْأَرْضِ وَ هُمْ فُعُودٌ يَلْتَقِطُونَهَا وَ يَأْكُلُونَهَا» امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام بر دسته‌ای از فقرا که روی زمین نشسته بودند و غذای مختصری داشتند، عبور کردند. غذا را گذاشته بودند؛ لقمه می‌گرفتند و می‌خوردند. این فقیرها مشغول خوردن همان غذای ساده‌ی خودشان بودند. «فَقَالُوا لَهُ هَأَمْ يَا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى الْعَدَاءِ» (امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام شکوه خاصی داشتند. هم جمیل بودند و هم متجمل بودند؛ یعنی هم زیبایی خودشان بود و هم وقتی لباس می‌پوشیدند، خودشان را خیلی قشنگ آرایش می‌کردند و معطر بودند. همین قضیه هم ماجرای دارد که در روایت‌های بعدی می‌خوانیم. حضرت با شکوه خاصی می‌آمدند.) این فقرا همان‌طور که روی زمین نشسته بودند، به امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام که سوار مرکبند، عرض کردند: بفرمائید ای پسر دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! بفرمائید غذا. یک بفرما زدند. «قَالَ فَتَزَلَّ وَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ "لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ"<sup>۲۴</sup> وَ جَعَلَ يَأْكُلُ مَعَهُمْ حَتَّى أَكْتَفُوا وَ الزَّادُ عَلَى حَالِهِ بِرَكَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَام»

<sup>۲۳</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۲۶۳ و طبرسی، اعلام‌الوری، ص ۲۱۱ و صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۷۷.

<sup>۲۴</sup>. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۲۳.

امام مجتبیٰ علیه السلام از مرکب فرود آمدند و فرمودند: «لَنْ يَجِبَ الْمُسْتَكْبِرِينَ» خدا افراد متکبر را دوست نمی دارد و کنار فقیرها روی زمین و خاک نشستند و با آنها شروع کردند به خوردن غذا؛ تا اینکه همه سیر شدند. درحالی که به برکت وجود امام مجتبیٰ علیه السلام آن غذا دست نخورده باقی ماند؛ یعنی از آن غذا هم هیچ چیز کم نشد. «تُمْ دَعَاهُمْ إِلَى ضِيَافَتِهِ وَ أَطْعَمَهُمْ وَ كَسَاهُمْ»<sup>۲۵</sup> بعد امام مجتبیٰ علیه السلام فرمودند: هر دیدی، باز دیدی دارد! اکنون که من آمدم مهمان شما شدم، شما هم بیاید مهمان من شوید. حضرت آنان را به مهمانی خودشان دعوت کردند؛ با غذا از آنها پذیرایی کردند و لباس های فاخری هم به آنها هدیه دادند. این مورد هم از فروتنی آن حضرت.

### عفت و پاکدامنی امام مجتبیٰ علیه السلام

یک جلوه هم از عفت و پاکدامنی امام مجتبیٰ علیه السلام بخوانم. «رَوَى أَنَّهُ دَخَلَتْ عَلَيْهِ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ وَ هُوَ فِي صَلَاتِهِ» روایت شده است زن بسیار زیبارویی بر امام مجتبیٰ علیه السلام وارد شد؛ درحالی که حضرت نماز می خواندند. «فَأَوْجَزَ فِي صَلَاتِهِ ثُمَّ قَالَ لَهَا أَلَيْكَ حَاجَةٌ» امام مجتبیٰ علیه السلام به اعتبار اینکه هرکس که می آید، مشکل یا درخواستی دارد، نمازشان را خیلی موجز و مختصر خواندند و آن را زود تمام کردند؛ سپس رو کردند به این زن و فرمودند: چیه؟ مشکلی داری؟ درخواستی داری؟ بگو. «قَالَتْ نَعَمْ» این زن هم گفت: بله؛ خواسته ای دارم. «قَالَ وَ مَا هِيَ» حضرت فرمودند: مشکل و درخواست تو چیست؟ «قَالَتْ قُمْ فَأَصِبْ مِنِّي فَإِنِّي وَفَدْتُ وَ لَا بَعْلَ لِي» این زن زیبارو برگشت با همان جسارت و بی حیایی خود گفت: بلند شو و بیا؛ من در اختیار تو. من به تو وارد شدم، درحالی که

<sup>۲۵</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۵۲ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۲۳ و جزائری، ریاض الابرار، ج ۱، ص ۱۱۶.

هیچ شوهری ندارم. «قَالَ إِلَيْكَ عَنِّي لَا تُحْرِقِينِي بِالنَّارِ وَ نَفْسِكَ» امام مجتبی علیه السلام فرمودند: برو؛ خودت و مرا با آتش نسوزان. «فَجَعَلَتْ ثَرَاوِدَهُ عَنْ نَفْسِهِ» و این زن هم مدام اصرار می کرد؛ که خلاصه بیا پیش من. «وَهُوَ يَبْكِي» و امام مجتبی علیه السلام هم می گریستند و گریه می کردند. «وَقَالَ وَيْحَكَ إِلَيْكَ عَنِّي» و در حال گریه می فرمودند: وای بر تو! برو و دست از سر من بردار. «وَأَشْتَدَّ بُكَاءُهَا» و گریه‌ی حضرت شدید شد و های‌های می گریستند. «فَلَمَّا رَأَتْ ذَلِكَ بَكَتْ لِبُكَائِهِ» وقتی زن این صحنه را دید؛ در اثر گریه‌ی امام مجتبی علیه السلام خود او هم به گریه کردن افتاد. «فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ رَأَاهَا يَبْكِيَانِ» امام حسین علیه السلام وارد اتاق شدند؛ نگاه کردند؛ دیدند امام مجتبی علیه السلام و این زن هر دو گریه می کنند. «فَجَلَسَ يَبْكِي» امام حسین علیه السلام هم نشستند و شروع کردند به گریستن. «وَجَعَلَ أَصْحَابُهُ يَأْتُونَ وَ يَجْلِسُونَ وَ يَبْكُونَ حَتَّى كَثُرَ الْبُكَاءُ وَ عَلَتِ الْأَصْوَاتُ فَخَرَجَتِ الْأَعْرَابِيَّةُ» یک‌به‌یک اصحاب امام مجتبی علیه السلام هم وارد می شدند؛ هریک که این صحنه را می دیدند؛ می نشستند و شروع می کردند به گریستن؛ تا اینکه از بس گریه کردند، از صدا افتادند و زن اعرابی و بیابان‌نشین هم از اتاق بیرون رفت. «وَ قَامَ الْقَوْمُ وَ تَرَحَّلُوا» و افرادی هم که در اتاق بودند؛ بلند شدند و رفتند. «وَلَبِثَ الْحُسَيْنُ علیه السلام بَعْدَ ذَلِكَ دَهْرًا لَا يَسْأَلُ أَخَاهُ عَنْ ذَلِكَ إِجْلَالًا لَهُ» امام حسین علیه السلام مدتی باقی ماندند؛ اما به خاطر جلالت و اجلال برادر بزرگوارشان و تجلیل از ایشان اصلاً سؤال نکردند؛ که ماجرا چه بود؟! «فَبَيْنَمَا الْحَسَنُ ذَاتَ لَيْلَةٍ نَائِمًا إِذَا اسْتَيْقَظَ وَ هُوَ يَبْكِي» در همین ایام بود که یکبار شبی امام حسن علیه السلام خواب بودند؛ یک‌باره بیدار شدند و شروع کردند های‌های گریستن! «فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام مَا شَأْنُكَ» امام حسین علیه السلام به برادر عرض کردند؛ برادر جانم! شما را چه شده است که می گریید؟! «قَالَ رُؤْيَا رَأَيْتُهَا اللَّيْلَةَ» فرمودند: در اثر خوابی که امشب من دیدم. «قَالَ وَ مَا هِيَ» امام

حسین علیه السلام به برادر گفتند: خواب شما چه بود؟ «قَالَ لَا تُخْبِرُ أَحَدًا مَا دُمْتُ حَيًّا» امام حسن علیه السلام فرمودند: برادرم تا من زنده هستم این خواب را برای احدی نقل نکن؛ تا برایت تعریف کنم. «قَالَ نَعَمْ» امام حسین علیه السلام فرمودند: بله؛ همین طوراست؛ برای کسی نقل نمی‌کنم. «قَالَ زَأَيْتُ يُوسُفَ فَجِئْتُ أَنْظُرَ إِلَيْهِ فِيمَنْ نَظَرَ» امام مجتبی علیه السلام فرمودند: من یوسف پیغمبر علیه السلام را در خواب دیدم و رفتم همراه کسانی که به جمال یوسف علیه السلام نظر می‌کردند، من هم به حضرت یوسف علیه السلام نگاه می‌کردم. «فَلَمَّا زَأَيْتُ حُسْنَهُ بَكَیْتُ» وقتی خوبی، حُسن و جمال یوسف علیه السلام را دیدم؛ در خواب به گریه افتادم. «فَنَظَرَ إِلَيَّ فِي النَّاسِ» حضرت یوسف علیه السلام در بین مردم به من نگاه کردند. «فَقَالَ مَا يُبْكِيكَ يَا أَخِي يَا بَنِي أُمَّتٍ وَ أُمِّي» حضرت یوسف علیه السلام به من گفتند: ای برادرم! پدر و مادرم به فدای تو باد! چه چیزی تو را به گریه افکنده است؟ «فَقُلْتُ ذَكَرْتُ يُوسُفَ وَ امْرَأَةَ الْعَزِيزِ» امام مجتبی علیه السلام به یوسف علیه السلام فرمودند: یاد ماجرای یوسف علیه السلام و زلیخا، همسر عزیزمصر، افتادم و به خاطر مشکلاتی که یوسف علیه السلام در آن تنگنا متحمل شد؛ به حال او گریستم. «وَ مَا ابْتَلَيْتَ بِهِ مِنْ أَمْرٍهَا وَ مَا لَقِيتَ مِنَ السِّجْنِ وَ حُرْقَةِ الشَّيْخِ يَعْقُوبَ فَبَكَیْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ كُنْتُ أَتَعَجَّبُ مِنْهُ» ای یوسف علیه السلام! به یاد بلاهایی که تو از دست زن عزیزمصر متحمل شدی؛ دوران زندانی که تو کشیدی و سوزش قلب پیرمرد، یعقوب پیامبر علیه السلام، در فراق تو، افتادم؛ در اثر اینها گریستم و از یوسف علیه السلام تعجب می‌کردم. «فَقَالَ يُوسُفُ فَهَلَّا تَعَجَّبْتَ مِمَّا فِيهِ الْمَرْأَةُ الْبَدْوِيَّةُ بِالْأَنْوَاءِ.»<sup>۲۶</sup> حضرت یوسف علیه السلام برگشتند و به من گفتند: ای حسن بن علی! چطور شما از آنچه در رابطه با آن زن بیابانگرد عرب بود، که نزد

<sup>۲۶</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۴۰ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۴.

تو آمد، تعجب نکردی! یعنی کار تو بزرگتر از کار من بود. این هم یک ماجرا از عفت و حیای حضرت مجتبی علیه السلام.

### حکمت‌هایی از امام مجتبی علیه السلام

یکی دو نکته‌ی دیگر هم بگویم و عرضم را تمام کنم. جملاتی هم به‌عنوان حکمت‌هایی از امام مجتبی علیه السلام، البته امیدوارم خودتان به کتاب‌ها مراجعه کنید و احادیثی که از امام مجتبی علیه السلام رسیده است، مطالعه کنید.

حدیثی وجود دارد، که من الآن عین عبارت روایت را نمی‌گویم و در خاطر من نیست؛ خیلی وقت قبل خوانده بودم. قریب‌به این مضمون است؛ که حضرت فرمودند: اگر چند حالت برایت پیش آمد؛ غنیمت بدان؛ مثلاً اگر به مردم سلام کردی، جواب سلامت را ندادند؛ غنیمت بدان. اگر شهادت دادی، شهادت تو را نپذیرفتند و گفتند؛ حرف او اعتبار ندارد؛ غنیمت بدان. اگر درخواست یا سؤالی کردی؛ جواب سؤال و درخواست تو را ندادند؛ غنیمت بدان. اگر خواستگاری کردی، دختر به تو ندادند؛ و گفتند: نه؛ این شخص محترم و معتبری نیست؛ غنیمت بدان. امیدوارم این حرف را هضم کنیم و وقتی در زندگی‌مان شرایط اینگونه‌ای پیش آمد و مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی قرار گرفتیم؛ غنیمت بدانیم. آنجا جایی است که خدای متعال این بنده را فقط مختصّ خودش می‌کند؛ یعنی کاری می‌کند که همه‌ی خلق دست رد به او

بزنند، تا فقط مال خودش شود.<sup>۲۷</sup> به تعبیر قرآن راجع به حضرت موسی علیه السلام «وَ اضْطَعْنَتْكَ لِنَفْسِي»<sup>۲۸</sup> ای موسی علیه السلام! تو را فقط برای خودم آفریدم؛ یعنی می‌خواهد اغیار را کنار بزند. در ماجرای حضرت یوسف علیه السلام دید. وقتی یوسف علیه السلام خواستند بنیامین علیه السلام را پیش خودشان نگاه‌دارند؛ خود قرآن هم می‌گوید؛ با قوانینی که در مصر حاکم بود، اصلاً نمی‌شد کسی را ولو دزدی هم کرده باشد؛ خود او را زندانی کنند و نگه‌دارند. چه کار کردند؟ «جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ» یوسف پیمانه‌ی طلایی که با آن گندم‌ها را می‌کشیدند و یا جامی که با آن آب می‌نوشیدند؛ هرچه بود؛ آن را در بار برادرشان بنیامین علیه السلام گذاشتند. سپس نداکننده‌ای (نه حضرت یوسف علیه السلام)، کسی از خدمه‌ی دستگاه حضرت یوسف علیه السلام، که دید جام طلایی یوسف علیه السلام نیست؛ «ثُمَّ آدَّنْ مُؤَدَّنْ آيْتَهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»<sup>۲۹</sup> ندا داد: آی کاروانیان! شما دزدید. حضرت یوسف علیه السلام خودش این را نگفتند؛ شخص دیگری گفت؛ که آن هم قصدی نداشت؛ زمانی که دید پیمانه قبلاً اینجا بود و اکنون نیست؛ فریاد کشید. برادران یوسف علیه السلام گفتند: نه بابا، به خدا ما دزد نیستیم و برای دزدی یا انجام کار خلاف نیامده‌ایم. گفتند: اگر بارهایتان را بگردیم؛ مجازات کسی که در بارش این پیمانه پیدا شود؛ چه باشد؟ خود برادران یوسف علیه السلام گفتند؛ اگر در بار هرکس پیدا شد؛ او را اینجا نگه‌دارید. گفتم در قانون حکومت مصر این حکم

۲۷.

۲۸. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۱.

۲۹. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۰.

وجود نداشت؛ اما برادران یوسف علیه السلام خودشان گفتند؛ وقتی این را گفتند؛ حضرت یوسف علیه السلام شروع کردند به گشتن بارهای برادرانشان. «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ آخِيهِ»<sup>۳۰</sup> شروع کردند بارهای برادران دیگر را گشتند؛ تا به بار بنیامین علیه السلام رسیدند. بعد پیمانه یا کیل را از بار بنیامین علیه السلام خارج کردند. هنگامی که کیل یا پیمانه بیرون آمد؛ بنیامین علیه السلام، بنده‌ی خدا، هاج و واج ماند؛ که چه بگوییم؟! هرچه بگوییم، خودم را مفتضح کرده‌ام؛ چون کیل در بار خودم بوده‌است. بنیامین تهمتی خورد که هیچ راه دفاع ندارد. اکنون می‌خواهم بگوییم: این تهمت را زدند؛ همه دست رد به سینه‌اش زدند؛ حتی برادران یوسف علیه السلام گفتند: «إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ»<sup>۳۱</sup> اگر امروز بنیامین علیه السلام دزدی کرده است؛ برادر دیگری داشت، یعنی یوسف، که او هم برادر دزدی کرده بود؛ یعنی همه دست رد به سینه‌ی بنیامین علیه السلام زدند؛ وقتی همه دست رد زدند؛ بنیامین علیه السلام را زندانی کردند و برادرانش رفتند؛ آن وقت شب آن، حضرت یوسف علیه السلام دستور دادند؛ اکنون بروید بنیامین علیه السلام را از زندان نزد خودم بیاورید؛ یعنی وقتی می‌توان به محضر یوسف علیه السلام راه یافت؛ که دیگران دست رد به سینه‌ی انسان زده باشند و انسان مهر باطل بخورد. آنجاست که یوسف علیه السلام راه را باز می‌کند. اگر در زندگی چنین چیزی پیش‌آمد؛ غنیمت بدانید. البته تحمل آن برای شخص معمولی سخت است؛ تحملش خیلی سخت است؛ اما می‌ارزد و موهبت‌های بسیار بزرگی دنبال آن است؛ اگر چنین چیزی در زندگی پیش‌آمد؛ غنیمت بدان.

۳۰. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۶۷.

۳۱. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۷.



آخرین حدیث را بیان می‌کنم، و بحث را جمع می‌کنم. «وَقَالَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اغْتَسَلَ وَخَرَجَ مِنْ دَارِهِ...» بگذارید من مقدمات حدیث را نخوانم و فقط برایتان بیان کنم. نقل شده است که امام مجتبی علیه السلام حمام رفتند؛ خودشان را شستند؛ سپس حُلّه‌ی فاخر و لباس زیبایی برتن کردند؛ محاسن خودشان را هم معطر کردند؛ تمام عیار شیک کردند و از خانه بیرون آمدند. و چهره‌ی حضرت از حُسن و جمال می‌درخشید! «وَوَجْهَهُ يُشْرِقُ حُسْنًا» و قامت حضرت آنقدر رعنا و دلربا بود (بالاخره امام مجتبی علیه السلام یوسف علیه السلام این امتند. ایشان خیلی زیبا بودند؛ دل از همه می‌بردند و مرد و زن همه عاشق حضرت بودند). حضرت با همین زیبایی، جمال و شکوه بیرون آمدند؛ درحال عبور از مسیرشان؛ یک یهودی فقیر، کثیف و مریض که حال بسیار بدی داشت؛ ذلت دامن او را گرفته بود؛ تهی‌دستی او را هلاک کرده بود و فقر استخوان‌هایش را خرد کرده بود؛ ضعیف، رنجور و حال بسیار خرابی داشت؛ (در روایت مفصل درباره‌ی او گفته شده است. این روایت هم زیبایی امام مجتبی علیه السلام و هم به‌هم‌ریختگی و پریشان حالی آن فرد یهودی را مفصل توصیف کرده‌است.) «فَاسْتَوْقَفَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» آن فرد یهودی آمد؛ جلوی راه عبور امام حسن علیه السلام را گرفت و درخواست کرد تا امام حسن علیه السلام بایستند. «وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْصِفْنِي» یهودی گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! خودت انصاف بده. «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آيَةِ شَيْءٍ» امام مجتبی علیه السلام فرمودند: در چه مورد، قضاوت منصفانه کنم؟ «فَقَالَ جَدُّكَ يَقُولُ الدُّنْيَا سِبْغُنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَ أَنْتَ مُؤْمِنٌ وَ أَنَا كَافِرٌ فَمَا أَرَى الدُّنْيَا إِلَّا جَنَّةً تَنْتَعِمُ بِهَا وَ تَسْتَلِدُّ بِهَا وَ مَا أَرَاهَا إِلَّا سِبْغَانًا لِي قَدْ أَهْلَكَنِي ضُرُّهَا وَ أَتَلَفَنِي فَقُرْهَا» به امام مجتبی علیه السلام عرض کرد: جدّ تو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفتند: دنیا زندان است برای مؤمن و بهشت است برای کافر؛ درحالی که تو مؤمنی و من یهودی کافر هستم، من دنیا را برای تو نمی‌بینم؛ جز بهشتی که در آن متنعمی و لذت می‌بری و برای خودم نمی‌بینم مگر زندانی

که سختی‌های این زندان مرا هلاک می‌کند و فقر آن مرا تلف می‌کند؛ یعنی ایراد کرد؛ و گفت حالا خودت قضاوت کن. «فَلَمَّا سَمِعَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَامَهُ أَشْرَقَ عَلَيْهِ نُورُ التَّائِيدِ وَ اسْتَخْرَجَ الْجَوَابَ بِفَهْمِهِ مِنْ خَزَانَةِ عِلْمِهِ» هنگامی که امام مجتبی علیه السلام سخن یهودی را شنید؛ نور تأیید بر وجود ایشان تابید و جواب با فهم امام مجتبی علیه السلام از خزانه‌ی علم ایشان بیرون آمد. «وَ أَوْصَحَ لِلْيَهُودِيِّ خَطَاءَ ظَنِّهِ وَ خَطَلَ زَعْمِهِ» و امام مجتبی علیه السلام گمان اشتباه و فکر باطل یهودی را برای او توضیح دادند. «وَ قَالَ يَا شَيْخُ لَوْ نَظَرْتَ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ مِمَّا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ لَعَلِمْتُ أَنَّي قَبْلَ انْتِقَالِي إِلَيْهِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا فِي سَبْعِينَ صَنَعًا وَ لَوْ نَظَرْتَ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ وَ لِكُلِّ كَافِرٍ فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ مِنْ سَعِيرِ نَارِ الْجَحِيمِ وَ تَكَالِ الْعَذَابِ الْمُقِيمِ لَرَأَيْتَ أَنَّكَ قَبْلَ مَصِيرِكَ إِلَيْهِ الْآنَ فِي جَنَّةٍ وَاسِعَةٍ وَ نِعْمَةٍ جَامِعَةٍ.»<sup>۳۲</sup> حضرت فرمودند: ای پیرمرد یهودی! اگر می‌توانستی آنچه را که خدای متعال برای من و برای مؤمنان در خانه‌ی آخرت تدارک و تهیّه دیده است، از نعمت‌هایی که هیچ‌چشمی آنها را ندیده و هیچ‌گوشی آنها را نشنیده؛ ببینی؛ می‌دانستی که من قبل از انتقال من به دار آخرت، در همین شرایطی که اکنون هستیم؛ با همه‌ی ثروت، جامه‌ی فاخر و امکاناتی که دارم؛ نسبت به آنچه که در قیامت منتظر من است، در زندان بسیار تنگ و سختی زندگی می‌کنم و اگر می‌توانستی به آنچه که خدا برای تو و برای کافران دیگر در آخرت تهیّه دیده است؛ از آتش سوزنده‌ی جهنّم و عذاب جاودانه‌ی قیامت، نگاه کنی؛ آن‌هنگام متوجّه می‌شدی که قبل از رفتنت به قیامت، در همین شرایط فقر، تهی‌دستی و سختی‌یی که اکنون در آن زندگی می‌کنی؛ این شرایط نسبت به

<sup>۳۲</sup>. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۴۶ و اربلی، کشف‌الغمّة، ج ۱، ص ۵۴۴ و بحرانی‌اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۶۹۷.

جهنمی که در انتظار توست؛ در بهشت فراخ و گشاده‌ای هستی و نعمت‌های فراوانی در اختیار توست؛ لذا صحبت جدّم پیامبر ﷺ که «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ»، درست است.

از خدای متعال می‌خواهیم معرفت و محبت امام مجتبیٰ علیه السلام را آن‌به‌آن در قلب ما فزونی بخشد؛ توفیق بهره‌گیری از نور هدایت آن بزرگوار و بهره‌بردن از مکتب ولایت ایشان را به همه‌ی ما عنایت بفرماید و در دنیا با یاد، معرفت و محبت آن بزرگواران و در آخرت با وجود آن بزرگواران همه‌ی ما را محشور بدارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ